



• درآمد

تحصیل در مدرسه حقانی و دقت در جزئیات امور و شیوه مدیریتی شهید قدوسی، مصاحبه با کرباسچی را مشحون از ناگفته‌های شنیدنی در باره آن شهید بزرگوار می‌سازد، نکاتی که در سایر گفتگوها به آنها کمتر اشاره شده و برای پژوهندگان تاریخ معاصر مفید تواند بود. با تشکر از ایشان برای انجام این گفتگوی خواندنی.

■ «آیتالله قدوسی و خوی طلبه پروری» در گفت و شنود

شاهد یاران با غلامحسین کرباسچی

سختگیری‌اش سازنده بود...

این قدر تاخیر داشتید یا غیبت داشتید. علتش چیست؟ مسورد پرس و جو قرار می‌دادند و از نمره انضباط آنها کم می‌کردند. این سبب می‌شد که گاهی طلاب نسبت به این سخت‌گیری انتقاد کنند و گلایه داشته باشند. گاهی برخی اساتید هم درباره این حساسیت نسبت به نظم انتقاد داشتند. ایشان در برابر این انتقادات بسیار دفاع می‌کردند و کار خودشان را درست می‌دانستند و می‌گفتند ما باید عادت به نظم پیدا کنیم و طلبه‌ای که می‌خواهد درس بخواند باید به نظم مقید باشد.

آیا طلبه‌ها این مجال را داشتند که در برابر ایشان به راحتی انتقاد کنند و ایشان انتقادپذیر بودند؟

ایشان گاهی از طلبه‌ها می‌خواستند حرف‌هایشان را بزنند. حتی اگر در جمع‌های کوچک‌تر هم بودند، انتقاد می‌شد، می‌گفتند صحبت کنید، اما سعی می‌کردند قانع کنند افراد را به آنچه که اعتقاد داشتند، قانع کنند. به هر حال گلایه‌ها و انتقادهای به ایشان بیشتر در باره بحث‌های اصولی ایشان بود و ایشان از اصولش کوتاه نمی‌آمد.

ساختار آموزشی و دوره‌بندی در این مدرسه چگونه بود؟

یک سری درس عمومی مثل جامعه‌شناسی و علوم مختلف داشتیم؛ اما گروه‌بندی بر اساس درس‌های طلبگی بود. سه سال اول ادبیات عرب بود و سال چهارم و پنجم مقدمات منطق و معانی بیان تدریس می‌شد و از سال ششم اصول مقدماتی و فقه مقدماتی درس داده می‌شد تا در سال هفتم و هشتم به درس‌هایی مثل مکاسب آموزش داده شود. دوره درسی در آنجا تا رسیدن به درس خارج دوازده ساله بود، اما این دوره، بنا به تلاش بچه‌ها کوتاه و بلند می‌شد. مثلاً من به سال

را دنبال می‌کرد که گاه شاگردها به شوخی می‌گفتند که انگار ایشان پشت سرشان هم چشم دارند. آقای قدوسی سخت‌گیری سازنده‌ای داشت.

این ناخوشایندی باعث برخورد انتقادی با ایشان هم می‌شد و واکنش ایشان در برخورد با این انتقادات چه بود؟

در جو افراطی اول انقلاب واقعاً تلاش می‌کرد موازین شرعی رعایت نشود و به کسی اجحاف و ظلم نشود. متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ‌رو در دادستانی در آن زمان با انتقام‌خواهی عمل کردند و به مصادره و برخورد پرداختند، اما آقای قدوسی در دادستانی واقعاً سدی بود در برابر اجحاف به بی‌گناهان. ایشان جلوی خیلی دستگیری‌ها و مصادره‌های غیر ضروری و بی‌خود را می‌گرفت.

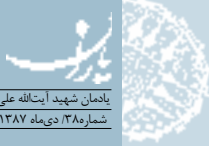
معمولاً در فضای حوزه، حداقل در گذشته این حد از نظم سابقه نداشت. ایشان به ارائه درس در سر ساعت اصرار داشتند و برخی از اساتید با اینکه از فضلای بودند، اگر دیر می‌آمدند و تاخیر داشتند، ایشان گلایه می‌کردند. ویا طلبه‌هایی را که دیر می‌آمدند، مورد سؤال قرار می‌دادند، یعنی می‌خواستند و می‌گفتند شما

آشنایی شما با آیتالله قدوسی به دوران طلبگی در مدرسه حقانی باز می‌گردد یا آشنایی قبلی نیز داشته‌اید؟

نه من آشنایی قبلی و ارادت قلبی خدمت ایشان نداشتم. بسیار جوان بودم که وارد حوزه شدم و بنابراین لازم بود وارد مدرسه‌ای شوم که از برنامه منظمی برخوردار باشد. از همین رو، پدرم، من و برادرم را برای خواندن دروس حوزوی به مدرسه حقانی برد. آن موقع من در حد سیکل بودم و برای همین هم پدرمان به خاطر نظم مدرسه حقانی، ما را به آنجا فرستاد. من طی سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۹ در این مدرسه توفیق تحصیل و آشنایی با ایشان را پیدا کردم. در ابتدا آقای شیخ‌زاده رئیس مدرسه بودند و یک سال بعد هم آقای قدوسی رئیس مدرسه شدند.

چه شد که مدیریت مدرسه تغییر کرد و به آقای قدوسی سپرده شد و در دوران ایشان چه تغییراتی پدید آمد؟

تا جایی که یادم هست مثل اینکه آقای شیخ‌زاده با آقای حقانی اختلافاتی پیدا کرده بود و برای همین هم کنار رفت و آقای قدوسی مدیر مدرسه شد. آقای قدوسی که آمد، فضای مدرسه خیلی جدی و منظم شد. با آمدن آقای قدوسی بحث حضور و غیاب و نمره و بازخواست درس‌ها به صورت جدی‌تری انجام می‌شد. فضای مدرسه برای کسانی که اهل درس بودند، خوشایند بود، اما برای کسانی که اهل درس نبودند یا سنشان گذشته بود و مشغولیت داشتند، شاید این نظم خوشایند نبود که طبیعی هم هست. آقای قدوسی بر نظم و برنامه‌ریزی در کارها تأکید داشت و با مسائل شخصی بچه‌ها کاری نداشت. ایشان آن چنان با دقت مسائل و اتفاقات مدرسه



دیدگاه‌ها بود؟

این را شاید دوستان دیگر بهتر بتوانند بیان بکنند. آن قدر که من یادم هست خیلی جایگاهی به عنوان شورای عالی نبود.

یعنی شهید بهشتی به عنوان رییس شورا نقشی نداشتند؟

فکر می‌کنم آقای بهشتی در سال‌های ۴۹، ۵۰ به بعد آن نظم شورای عالی و مشورتی را برقرار کردند، در سال‌هایی که من بودم، بیشتر امور به خود آقای قدوسی باز می‌گشت. البته ایشان مشورت‌هایی هم می‌کردند و آقای بهشتی هم گاهی به مدرسه می‌آمدند و با ایشان هم جلساتی داشتند، اما به این شکل که شورای عالی شکل بگیرد، فکر می‌کنم تا سال ۴۹ این گونه نبود. آن دلخوری مربوط به سال ۴۴ و همان سال اول بود که حدود یک ماه ایشان رفتند و بازگشتند. ظاهر بیشتر مربوط به همان بانی مدرسه مرحوم آشیخ حسین ربانی بود و به مسائل مدیریتی بازمی‌گشت و با دیگران ارتباطی نداشت.

چه کسانی در زمان غیبت ایشان نزدشان رفتید؟

من بودم، آقای طباطبایی، آقای رکنسی و به گمانم آقای طارمی و چند نفر دیگر. از من پرسیدند که فلانی اگر یک روز خدا، گناهانش را بر ما حلال کند و هر کس هر معصیتی که خواست بتواند انجام دهد، شما چه معصیتی را انجام می‌دهید؟ گفتم نمی‌دانم و به این سؤال فکر نکرده‌ام. پاسخ خودشان را جویا شدم. گفتند که اگر خدا همه حرام‌هایشان را حلال کند، گاهی که من با ولع انجام خواهم داد، «غیبت» خواهد بود. این نشان می‌داد که ایشان چقدر تحت فشار بودند و دل پری داشتند از برخی از افراد در داخل و خارج مدرسه. بالاخره به نظم درآوردن اساتید و طلاب کار آسانی نبود و باعث برخی حرف و حدیث‌ها و دلخوری‌ها می‌شد. از آن طرف نوآوری‌ها در مدرسه هم باعث برخی

ایشان خیلی تکرار می‌کردند که لباس روحانیت نباید شما را مغرور کند و فکر نکنید که تافته جداافتاده‌ای هستید. آفت‌های کار روحانیت را بر می‌شمردند و هشدار می‌دادند که خودتان را مقدس‌تر از مردم در نظر نگیرید. ایشان همیشه این شعر را تکرار می‌کردند که «ترسم که روز حشر، عنان بر عنان رود/ تسبیح شیخ و خرقه رند شرایخوار». داستان‌های زیادی برای ما تعریف می‌کردند از افسردگی و روحانی‌هایی که از خودشان تعریف می‌کردند و به مذلت افتادند. گاهی در ماه رمضان

هم که اساتید و دانشجویان می‌رفتند و مدرسه تعطیل بود، ما خدمت ایشان می‌رسیدیم و جلسات چندنفره‌ای در حضور ایشان داشتیم.

ایشان در این جلسات همه ما را به تفکر وامی‌داشت. یادم هست در یکی از شب‌های ماه رمضان که به دیدنش رفته بودیم، ما را به تفکر در دعای ابوحمزه فرا خواند، از جمله اینکه: «اراستی هیچ فکر کرده‌ای که این جمله دعا که: «انا الذی اعطیت علی معاصی العظیم الرّشی» (من آنم که برای انجام معاصی بزرگ رشوّه دادم) که گفته معصوم در برابر خداست، چگونه با مقام عصمت جور در می‌آید.» و البته پاسخ‌هایی را هم می‌دادند که بعضی گفته‌اند اینها به عنوان تربیت و آموزش دیگران است و یا اینکه اینها از باب «حسنات الابرار سیئات المقربین» است و بعد هم تأکید می‌کردند که اینها با آن حال و جملات دعا نمی‌خواندند و بعد هم تفسیر عرفانی خود را بیان می‌کردند که در واقع نگاه معصوم به مقام انسان و عرفان واقعی و مفهوم دعا و نیایش و لذت این نوع مناجات با پروردگار و... است که شرح آن از این گفت‌وگو خارج است و وقت بیشتری می‌طلبد. اما خاطره دیگری هم از ایشان دارم که می‌گویم. یادم هست که در مقطعی آقای قدوسی با برخی از متولیان مدرسه مشکل پیدا کرد و به مدرسه نیامد. علت آن را دقیقاً به یاد ندارم، ولی بیشتر درباره نحوه مدیریت بزرگ مدرسه و برخی دخالت‌ها بود. چند نفر بودیم که خیلی به ایشان علاقه‌مند بودیم و به خانه ایشان می‌رفتیم و التماس می‌کردیم که برگردند. ایشان در اداره مدرسه تا چه حد تابع نظر شورای عالی مدرسه بودند و چقدر به برنامه‌های مدرسه مقید بودند. آیا این اختلاف نظر در راستای همین تفاوت



سوم مدرسه وارد شدم، چون مقدمات و ادبیات را بیرون از مدرسه خوانده بودم و کمی جلو بودم. اما علاوه بر درس‌های مشخص حوزوی، درس‌های دیگری هم داشتیم، درس‌هایی مثل تفسیر قرآن و اخلاق و املا و انشاء و ریاضیات داشتیم که حالت عمومی داشت.

انتخاب این درس خارج از حوزه بر چه اساسی بود و آیا آیت‌الله قدوسی در انتخاب متون درسی هم دخالت می‌کردند؟

آیت‌الله قدوسی در مورد اینها خیلی دخالت نمی‌کردند و بیشتر به خود استاد باز می‌گشت. مثلاً در ریاضیات، ادبیات و درس‌هایی مثل تاریخ اسلام، این خود استاد بود که متن را انتخاب می‌کرد و حداقل آن اوایل که من آنجا بودم، چنین نبود که یک برنامه درسی به استاد ارائه شود. البته من سال ۴۹ و ۵۰ به بعد برای درس خارج از مدرسه بیرون رفتم و کفایه و درس خارج را بیرون مدرسه حقانی ادامه دادم.

علت خروج شما ضعف تدریس خارج در مدرسه بود یا اصولاً این مقطع در آنجا تدریس نمی‌شد؟

آن موقعی که ما رسیدیم به کفایه، هنوز در مدرسه درس نمی‌دادند و ما اجازه گرفتیم که برویم کفایه آقای سلطانی. در واقع دو جلسه می‌رفتیم بیرون، درس خارج هم در بیرون مدرسه بود و می‌رفتیم درس آقای وحید و درس آقای منتظری، لذا به تدریج دیدیم که دیگر درسی نیست جز همین دروس متفرقه و خارج شدیم.

شهید قدوسی چه درس‌هایی تدریس می‌کردند؟

آن زمان که ما بودیم، آقای قدوسی خیلی درس نمی‌گفت و اگر معلم‌ها نمی‌آمدند، ایشان به جای معلم‌ها سر کلاس می‌آمدند تا کلاس تعطیل نشود. اما ایشان یک درس اخلاق می‌دادند که بسیار پرجاذبه بود. کلاس، صبح پنجشنبه برگزار می‌شد و چون امتحان نداشت و خیلی پیگیری نمی‌شد و همه دوستان نمی‌آمدند. مرحوم آقای قدوسی خیلی حساس بود که همه در کلاس اخلاق شرکت کنند، بنابراین صبح‌های پنجشنبه می‌آمدند و دور حیاط می‌چرخیدند که ببینند چه کسی در حجره مانده است. هفته‌هایی که خودشان درس می‌دادند، اگر کسی نمی‌آمد، در همان نگاه اول غایب‌ها را تشخیص می‌دادند و به حافظه می‌سپردند، اما نوع بیان ایشان در کلاس به گونه‌ای بود که همه را تحت تأثیر قرار می‌داد و من هنوز هم برخی جملات ایشان را به یاد دارم.

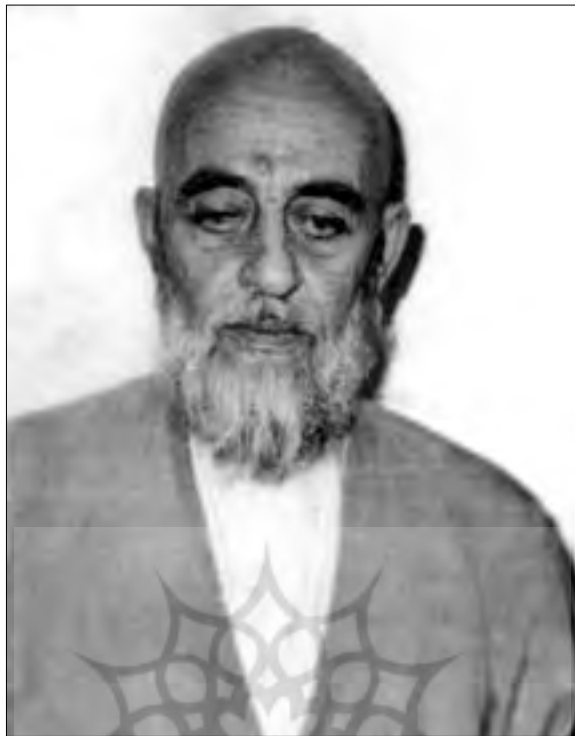
در بحث دیگران که حضور می‌یافتید، سطح علمی طلاب مدرسه حقانی نسبت به دیگران چگونه بود؟

برداشت این گونه بود که این دوستانی که در مدرسه بودند، سطح و ادبیات اکثرشان بهتر از دیگران بود. البته طلبه‌های استثنایی همه جا بودند، اما هم برداشت دیگران این گونه بود و هم برداشت خودمان.

ایشان چه صحبت‌هایی می‌کردند؟

قبل از سال ۵۰ و در آن زمانی که ما در مدرسه بودیم، ایشان چنین فرضی نداشتند که یک حکومت اسلامی تشکیل خواهد شد و ما داریم نیروهایی را به عنوان قاضی و دادیار و مدیر تربیت می‌کنیم. ایشان به دنبال تربیت نیروهای هدایت‌کننده جامعه و طلاب تأثیرگذار و آگاه و خوب بود و این کمتر از تربیت نیروی مدیر برای حکومت نیست.





چرا پرونده ایشان به نسبت شخصیت‌های هم‌عرض ایشان تا این حد باریک است؟

می‌دانید که ایشان از اولین روحانیون قم بودند که به خاطر نامه‌ای که خطاب به امام نوشته بودند، دستگیر شدند. وقتی آمدند مسئولیت مدرسه را پذیرفتند، بعد از دوره بازداشتی بود که ناراحتی هم زیاد کشیده بودند، لذا ایشان می‌دانستند در برابر ساواک چگونه عمل کند و چگونه تحفظ داشته باشد که مشکلی پدید نیاید. در واقع ایشان نوعی تجربه برخورد با ساواک را داشت و با توجه به نظمی هم که داشت، کار ساواک را خیلی سخت می‌کرد. برخی آقایان در حرف زدن و برنامه‌هایشان خیلی باز عمل می‌کردند؛ اما ایشان بر اساس آن برنامه و اعتقاداتی که داشت، عمل می‌کرد؛ اما خیلی پیچیده تر از دیگران.

آقای قدوسی از بسیاری بچه‌های مدرسه حقانی دعوت کردند تا بعد از انقلاب در سیستم قضایی مشغول به خدمت شوند. از شما دعوتی نکردند؟

من در آن زمان در دفتر امام و بعد هم صدا و سیما مشغول بودم. چند بار هم بعد از انقلاب خدمت آقای قدوسی رسیدم و چون گفتیم که مشغول به فعالیت هستیم، طبیعتاً از من نخواستند که وارد سیستم قضایی شوم. من در تلویزیون مسئول بخش شبکه شدم، بنابراین ضرورتی نداشت که ایشان از من دعوت کنند. آقای قدوسی در دادستانی هم واقعاً عملکرد قابل تحسینی داشتند. ایشان در آن جو افراطی اول انقلاب واقعاً هم تلاش این بود که موازین شرعی رعایت شود و به کسی اجحاف و ظلم نشود. متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ‌رو در دادستانی در آن زمان با انتقام‌خواهی عمل کردند و به مصادره و برخورد پرداختند، اما آقای قدوسی در دادستانی واقعاً سدی بود در برابر اجحاف به بی‌گناهان. ایشان جلوی خیلی دستگیری‌ها و مصادره‌های غیرضروری و بی‌خود را می‌گرفت و واقعاً با شهادت ایشان، آن سد محکم شکسته شد و حتی بسیاری از نیروهایی هم که تحت نام ایشان فعالیت می‌کردند و به حلقه حقانی معروف شدند، تا ایشان زنده بودند، جلوی تدروی‌هایشان گرفته می‌شد. بعد از انقلاب، جز این دو سه بار که عبوری و کوتاه در جلسات خدمت ایشان رسیدیم، دیگر توفیق نداشتیم و خاطره ویژه‌ای از این دوره ندارم.

به نظر شما ایتالله قدوسی در مدرسه حقانی به دنبال تربیت کادرهایی برای حکومت در آینده بود یا ناخواسته چنین شد؟

شاید در سال ۵۶ و ۵۷ ایشان چنین نگاهی داشته‌اند، ولی قطعاً قبل از سال ۵۰ و در آن زمانی که ما در مدرسه بودیم، ایشان چنین فرضی نداشتند که یک حکومت اسلامی تشکیل خواهد شد و ما داریم نیروهایی را به عنوان قاضی و دادیار و مدیر تربیت می‌کنیم. آقای قدوسی به دنبال تربیت نیروهای هدایت‌کننده جامعه و طلاب تأثیرگذار و آگاه و خوب بود و این کمتر از تربیت نیروی مدیر برای حکومت نیست. نباید درباره ایشان و دیگر شخصیت‌های انقلاب، گزاره‌گویی کرد و نباید به گونه‌ای از ایشان صحبت کرد که انگار تربیت روحانی آگاه در جامعه چندان اهمیتی ندارد و ایشان به دنبال تربیت مدیر حکومتی بوده است. اثر تربیتی آقای قدوسی را نباید با این هدف‌گذاری‌ها تقلیل داد و به تأثیر بزرگ معنوی و تربیتی و اخلاقی این گونه شخصیت‌های حوزه بی‌توجه بود. ■

مخالفت‌ها از خارج مدرسه می‌شد. مرحوم آقای قدوسی واقعاً متدین بود و اهل غیبت کردن نبود، بنابراین به لحاظ روحی بسیار تحت فشار بود.

آیا شخصیت ایشان به لحاظ اخلاقی و عرفانی هم بسیار خاص بود؟

بله، یادم هست که یک بار ایشان کتابچه‌ای به من دادند که در آن بسیاری از اشعار علامه طباطبایی را از روی کتابی که دیوان اشعار علامه بود و گویا گم شده بود، نوشته بود. من هم بسیاری از آن شعرها را برای خودم نوشتم که به دست ساواک افتاد و من از دست دادم. یکی از آن شعرها که آقای قدوسی هم آن را حفظ بود و همیشه می‌خواند مربوط به پاسخی بود که علامه در پاسخ آقای ناصر آرام داده بود.

آقای آرام یک بار نامه‌ای به شعر برای مرحوم علامه طباطبایی نوشته بود و آقای طباطبایی هم به شعر جواب او را داده بود: «ناصر آرام دلارام باش / همدم مینا و می و جام باش / شعر تری که از قلمت ریخته / شهید و شکر را به هم آمیخته» آقای طباطبایی، آرام را به همین صورت نصیحت کرده و در آخر گفته بود: «آنچه خدا خواست همان می‌شود / آنچه دلت خواست نه آن نمی‌شود». آقای قدوسی خیلی شیفته مرحوم طباطبایی بود و جالب بود که می‌گفت آقای طباطبایی این شعر را در پاسخ آرام در همان لحظه که نامه را دیده، نوشته بود.

البته در آن دیوان شعر، اشعاری از خود آقای قدوسی هم وجود داشت که بسیار جالب بود. شعری از ایشان به یاد دارم که تخلص ایشان در بیت آخرش به این صورت بود: «چه کردی ای کمان آبرو تو یا دلداده «قدوسی» / که در کنج خیالش غیر روی تو نمی‌گنجد». ایشان اشعار دیگری هم داشت که من فقط همین را به یاد دارم. یکی از نکاتی که درباره آقای قدوسی می‌گویند، سرکشی آقای قدوسی به حجره‌های طلاب است، چنین چیزی را به یاد دارید؟

ایشان گاهی اوقات اگر شب‌ها طلبه‌ها جمع می‌شدند و مزاحمت برای دیگران ایجاد می‌کردند می‌آمدند داخل اتاق و تذکر می‌دادند. در مدرسه علمیه که در حجره‌ها قفل نداشت و کافی است تا شما دستگیره را بچرخانید تا در باز شود. آقای قدوسی البته شاید با در زدن وارد اتاق نمی‌شدند تا غافلگیرانه عمل کنند. نباید جوری القا شود که ایشان قفل را می‌شکستند تا داخل شوند.

در برخی از اسناد ساواک، نکاتی درباره عدم اقبال ایشان به فعالیت سیاسی طلاب درج و به واکنش ایشان درباره برخی طلابی چون «علی عرفا» اشاره شده است. آیا چنین بود؟

ایشان از اینکه مدرسه به خاطر فعالیت‌های سیاسی ضربه بخورد، پرهیز داشتند، ولی با فعالیت‌های سیاسی طلاب مشکل نداشتند. بارها ریختند داخل مدرسه تا مرا بگیرند. من اسم مستعاری به نام ناصح‌زاده داشتم و ساواک دنبال چنین فردی می‌آمد. همه حجره‌های مدرسه را می‌گشت، خود ایشان هم به من کمک می‌کرد که ساواک به من دسترسی پیدا نکند. و هیچ وقت هم برخورد تندی با من نداشتند و نگفتند که چرا این کار را کردی. آقای قدوسی مخالف آن بودند که بچه‌ها به خاطر فعالیت سیاسی به درسشان نرسند؛ وگرنه یادم هست که یک بار من بازداشت شدم و وقتی آزاد شدم و به مدرسه آمدم، حتی ایشان نگاه سنگین یا تندی هم به من نکردند و برخورد دوستانه‌ای با من داشتند؛ اما بعضی از طلبه‌ها

نیا بد درباره ایشان و دیگر شخصیت‌های انقلاب، گزاره‌گویی کرد و نباید به گونه‌ای از ایشان صحبت کرد که انگار تربیت روحانی آگاه در جامعه چندان اهمیتی ندارد و ایشان به دنبال تربیت مدیر حکومتی بوده است. اثر تربیتی آقای قدوسی را نباید با این هدف‌گذاری‌ها تقلیل داد و به تأثیر بزرگ معنوی و تربیتی و اخلاقی این گونه شخصیت‌های حوزه بی‌توجه بود.